

انتساب بنی امیه به قریش و واکاوی گزارش‌های نقیض^۱

بشیر سراجی^۲

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

محمد باغستانی کوزه گر^۳

عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، گروه هنر و تمدن اسلامی، مشهد، ایران

چکیده

بنی امیه به‌عنوان دودمانی حکومتگر، تأثیرات فراوانی بر تاریخ شرق و غرب جهان اسلام گذاشتند. به‌رغم وجود منابع فراوان درباره زندگی مشاهیر این خاندان، نسب آن‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته‌است. مسأله اصلی این است که گزارش‌های مرتبط با اصالت انتساب یا عدم اصالت انتساب آن‌ها به قریش تا چه اندازه‌ای دارای اعتبارند. باین‌که قدرتمندی و نفوذ امویان مانع بزرگی برای ذکر مطالبی برخلاف نسب مشهور آن‌ها در منابع نخستین تاریخ اسلام بوده، برخی عالمان و مورخان شیعه مدعی‌اند که دلایل و مصادر معتبری برای نپذیرفتن این انتساب دارند. باین‌همه آراء موافقان نسبت آن‌ها با قریش، در بینش تاریخی از مقبولیت بیش‌تری برخوردار است. در این پژوهش، ضمن نقل دلایل موافقان و مخالفان این انتساب، به بررسی و تحلیل استدلال‌های آن‌ها با روش توصیفی - تبیینی اهتمام گردیده و با توجه به کافی نبودن دلایل مخالفان، امکان اثبات عدم اصالت انتساب ضعیف شمرده شده، اما وجود ابهامات فراوان در گزارش‌های مشهور، تردیدها را درباره این انتساب افزایش داده‌است.

کلیدواژه‌ها: امیه، انساب، قریش، نسب بنی امیه/امویان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۲۰

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): bashir.seraji@yahoo.com

۳. رایانامه: m.baghestani@isca.ac.ir

۱. مقدمه

تبار امویان در میان دو دیدگاه حقیقی بودن انتساب امیه (جد آن‌ها) به عبدالشمس بن عبدمناف قرشی و فرزندخواندگی وی قرار گرفته که نخستین دیدگاه، شهرت فراوان داشته^۴ و دومی نامشهور است.^۵ در این میان انتساب معاویه به ابوسفیان به عنوان یکی از افراد مشهور این خاندان و بنیان‌گذار خلافت اموی نیز با تردیدهایی روبه‌روست که به نفی نسب دیگر امویان نمی‌انجامد.^۶ برپایه دیدگاه مشهور، نسب بنی‌امیه و بنی‌هاشم در عبدمناف به یکدیگر می‌پیوندند که خود دلیلی بر اشتباه خویشاوندی این دو خاندان است.

وجود حدیث یا احادیثی منسوب به پیامبر در منابع حدیثی سنی و شیعه با مضمون مشروط‌شدن تبار خلیفه مسلمانان به قبیله قریش^۷ و نیز بهره‌گیری ابزاری از جایگاه خویشاوندی با پیامبر برای تضعیف موقعیت اهل بیت رسول خدا که به ایجاد باوری ویژه در میان اهالی شام نسبت به امویان به عنوان تنها خویشاوندان^۸ انجامیده،^۹ مورد انتقاد تند آروی دختر عبدالمطلب نیز قرار گرفته و توسط تاریخ‌نگاری علاقه‌مند به امویان نقل شده^{۱۰} و زمینه‌ساز تعبیر جنگ خانوادگی از رخداد کربلا را برای بعضی فراهم آورده است.^{۱۱} از سوی دیگر، در رقابت سیاسی با اهل بیت، گاه امویان بنا بر مصالح خویش اشتراک تبار خود با

۴. ابن سلام، ۱۹۸-۱۹۹؛ ابن قتیبه دینوری، المعارف، ۷۲-۷۴؛ بلاذری، انساب‌الاشراف، ۷/۵، ۳۸۳/۹؛ ابن حزم، ۷۴.

۵. کوفی، ۱/۷۴.

۶. کلبی، ۷۱؛ سبط بن جوزی، ۱۱۶؛ طبری، کامل بهائی، ۵۴۷؛ صیمری بحرانی، ۹۶.

۷. الاثمه کلهم من قریش (مسلم، ۱۹۱/۲؛ ترمذی، ۴۵/۲؛ سجستانی، ۲۰۷/۲).

۸. ظاهراً دلایل اصلی امویان برای ادعای خویشاوندی، نسب مشترک، ازدواج‌های عثمان با دختران پیامبر و ازدواج ام‌حبیبه دختر ابوسفیان با پیامبر(ص) بوده که بدین دلیل معاویه را خال المؤمنین لقب دادند.

۹. مسعودی، ۴۳/۳؛ مقریزی، ۲۷؛ ذهبی، ۳۴۹/۵.

۱۰. ابن عبدربه، ۳۴۶/۱-۳۴۷.

۱۱. رک. <http://shobhe.net> (۱۲ آبان ۱۳۹۷ - ۲۰:۱۷)

ایشان را یادآور شده‌اند، چنان‌که معاویه در نبرد صفین با امام علی(ع) چنین رفتار کرد^{۱۲} و در رقابت با امام حسن(ع) با استناد به شیوه انتخاب خلیفه اول در سقیفه، بدون این‌که انتساب به پیامبر اکرم(ص) را منکر شود، آن را برای خلافت کافی ندانست.^{۱۳} نقل انتساب بدون تردید امویان به قریش و داشتن نیای مشترک با هاشمیان در منابع موجود سده‌های نخستین و ابراز تردید نویسندگان در درستی این انتساب از سده چهارم هجری تا سده‌های پسین به‌ویژه سده هفتم که ابن‌ابی‌الحدید را به پاسخ‌گویی واداشته^{۱۴} نیز می‌تواند اهمیت انجام این بررسی تاریخی را آشکار سازد.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشی مستقل درباره تردیدها در نسب «امیه» جد امویان صورت نگرفته‌است؛ گرچه کتابی با عنوان نسب بنی‌امیه از محمدعبدالله الخزرچی در بیروت (انتشارات حاره حریک، ۱۴۱۶هـ/ ۱۹۹۶م) منتشر شده که به نسب امویان اختصاص یافته‌است. در این کتاب که ۱۲۵ صفحه دارد، فقط در هفت صفحه به «امیه» پرداخته شده و بیش‌تر آن سؤالاتی درباره ازدواج عبدشمس است. نویسنده سعی کرده با بررسی سن عبدشمس و زمان ازدواج او و مطابقت دادن آن با حوادث زمان امیه و اقدامات او، در این‌که عبدشمس پسری داشت تردید وارد کند. دیگر استدلال او برای طرح این تردید، مستند به شعر ابوطالب است. درنهایت با همین شواهد اندک، براساس رسم جاری پسرخواندگی در دوره جاهلیت، امیه را ملحق‌شده به عبدشمس دانسته‌است. مابقی کتاب به بنی‌امیه در قرآن و متون حدیثی، شعر و تاریخ و هم‌چنین به رفتارهای سنت‌شکنانه آن‌ها برخلاف رسوم عرب پرداخته‌است. نوشتاری در سال ۱۳۴۴ش، به‌صورت پرسش و پاسخ و با عنوان «احتجاجات و

۱۲. نک. نامه ۱۷ نهج‌البلاغه.

۱۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل‌الطالبین، ۶۶؛ ابن‌اعثم، ۲۸۴/۴؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۳۶/۱۶.

۱۴. ابن‌ابی‌الحدید، ۸۲/۱۵.

سؤالات و توضیحات» در مجله یغما چاپ شده است. ظاهراً این نوشتار نخستین پژوهش درباره نسب امویان است که نویسنده تلاش کرده اشکالات وارد از طرف مخالفان انتساب بنی امیه به قریش را رفع کند. مقاله «نیمه پنهان بنی امیه» از محمدعلی مروجی طبسی که به سال ۱۳۸۸ش در مجله فرهنگ کوثر انتشار یافته، صفحاتی را به نسب بنی امیه اختصاص داده و با دلایلی ضعیف، در رد قریشی بودن آن‌ها کوشیده است.

۳. مخالفان شیعی انتساب بنی امیه به قریش

مخالفان شیعی انتساب امویان به قریش را می‌توان در دو گروه جای داد؛ گروهی که با ادعای استناد به مجموع شواهد و دلایل حاصل از بازکاوی متون تاریخی و حدیثی، نظر مشهور درباره نسب بنی امیه را قابل اعتماد نمی‌دانند و وجود هرگونه خویشاوندی میان بنی هاشم و بنی امیه را با تردیدهای فراوان و بسیار جدی روبه‌رو دانسته، جعلی بودن انتساب آن‌ها به قبیله قریش و قوم عرب را نزدیک به واقع می‌دانند.^{۱۵} گروهی دیگر پا را فراتر برده و جعلی بودن نسب امویان را حتمی گرفته‌اند.^{۱۶}

این گروه‌ها معتقدند که هیچ ارتباط نسبی میان عبدشمس و امیه برقرار نیست و امیه غلام عبدشمس بوده که از روم (شام) خریداری شده بوده است. بنابراین امویان دارای اصالت رومی‌اند و به قریش الحاق شده‌اند. این مطالب در کتاب‌های ذیل آمده است: الاستغاثة^{۱۷} کوفی (قرن چهارم)، کنزالفوائد کراچی (د. ۱۴۴۹هـ) به دو طریق یکی از ابن عقده^{۱۸} (د. ۳۳۲هـ) و دیگر از ابن جحام^{۱۹} (قرن چهارم)، کامل بهائی یا الکامل فی

۱۵. مروجی طبسی، «نیمه پنهان بنی امیه»، ۲.

۱۶. کوفی، ۷۴/۱؛ طبری، کامل بهائی، ۲۷۲، ۵۲۳ و....

۱۷. علامه مجلسی در بحار به اشتباه این کتاب را تألیف ابن میثم بحرانی (د. ۶۸۹هـ) دانسته است.

۱۸. ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی که زیدی مذهب است.

۱۹. محمد بن العباس الماهیار صاحب تفسیر قریب.

السقیفة از عمادالدین طبری (قرن هفتم)، الزام النواصب ابن صلاح صیمری بحرانی^{۲۰} (د. ۹۰۰هـ)، تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين ملافتح الله کاشانی (د. ۹۸۸هـ)، حدیقة الشیعة منسوب به مقدس اردبیلی (د. ۹۹۳هـ)، تفسیرالصافی فیض کاشانی (د. ۱۰۹۰هـ) و شاگرد او اسدالله شبستری (قرن یازدهم یا دوازدهم) در ذیل تفسیر وی، تفسیر برهان بحرانی (د. ۱۱۰۷هـ)، بحارالانوار مجلسی (د. ۱۱۱۰هـ) و شاگرد وی میرزا عبدالله افندی (د. ۱۱۳۰هـ) در کتاب مزبور به عنوان یکی از تدوین‌گران، نقدالرجال شیخ عبدالنبی کاظمی (د. ۱۲۵۶هـ)، شفاءالصدور فی شرح زیارة العاشور ابوالفضل بن ابوالقاسم طهرانی (د. ۱۳۱۶هـ)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة هاشمی خوئی (د. ۱۳۲۴هـ)، سفینة البحار عباس قمی (د. ۱۳۵۹هـ)، جنة المأوی از کاشف الغطاء (د. ۱۳۷۳هـ)، ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام اصفهانی (د. ۱۳۶۴ش)، شرح زیارت عاشورا سیداحمد میرخانی (د. ۱۳۷۲ش)، صراع قریش مع النبی (ص) از علی کورانی، سخنرانی‌هایی توسط الحاج حسین الشاکری (د. ۱۴۳۰هـ)، احمد راسم النفیس^{۲۱} نویسنده مصری^{۲۲} و حسین کریمو پژوهشگر سوری،^{۲۳} مقاله «نیمه پنهان بنی امیه» از محمدعلی مروجی طبسی و درس خارج مهدویت نجم‌الدین مروجی طبسی در حوزه علمیه قم و کتاب وی با عنوان سفیانی و در بسیاری از آثار، مقالات، سخنرانی‌ها و درس‌گفتارهای دیگران. بنابراین، این ادعا دست‌کم از قرن چهارم به صورت مکتوب وجود داشته و تا عصر کنونی ادامه یافته است.

ظاهراً نخستین کسی که تبار امویان را به چالش کشیده، ابوالقاسم علی بن احمد الکوفی^{۲۴} (د. ۳۵۲هـ) بوده که با ادعای نقل خبر از دانشوران شیعی در کتاب خود^{۲۵} به طرح

۲۰. مفلح بن حسن صیمری بحرانی مشهور به محدث بحرانی یا ابن صلاح بحرانی.

۲۱. احمد راسم که ابتدا سنی بود، ظاهراً با خواندن کتاب‌هایی چون ابنا الرسول فی کربلا و نیز کتاب لماذا اخترت مذهب الشیعه از علامه امین انطاکی، مذهب شیعه را پذیرفت.

۲۲. در برنامه «حقایق التاریخ» شبکه جهانی الکوثر.

۲۳. در گفت‌وگو با شبکه الکوثر.

۲۴. پدر او موسی نسب به امام جواد(ع) می‌برد.

این موضوع پرداخته است.^{۲۶} عمادالدین طبری با استناد به کتاب البدیع^{۲۷} از محمد بن عبدالرحمن بن محمد اصفهانی، از نویسندگان قرن چهارم و پنجم هجری، همین مطالب را تکرار کرده است.^{۲۸} مقدس اردبیلی،^{۲۹} فیض کاشانی،^{۳۰} هاشم بن سلیمان بحرانی (د. ۱۱۰۷هـ)،^{۳۱} کاشف الغطاء،^{۳۲} عباس قمی،^{۳۳} سید محمدعلی قاضی طباطبائی^{۳۴} و هاشمی خوئی^{۳۵} به این نکته اشاره کرده‌اند و عمادالدین حسین اصفهانی (عماده زاده) از نویسندگان معاصر هم با متنی رمان‌گونه همین ادعا را با قلم خود پرورده است.^{۳۶}

۴. برخی دلایل مخالفت با گزارش مشهور نسب بنی امیه

دلایل نظرهای مخالفان انتساب بنی امیه به قریش در دوره‌های مختلف تاریخی را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

۱. تردید در نسب امویان با استناد به رواج رسم فرزندانخواندگی در زمان جاهلیت:

۲۵. کتاب الاستغاثه به اسم بدع ثلاثه در رجال نجاشی نیز ذکر شده است. ظاهراً از دیگر مصنفات علی بن احمد کوفی، کتاب انبیا و کتاب اوصیا است.

۲۶. کوفی، ۱/ ۷۴.

۲۷. براساس نقل قول کتاب‌هایی که به البدیع (التواریخ) دسترسی داشتند، این کتاب از منابعی است که حضرت خدیجه (س) را در زمان ازدواج با پیامبر (ص) دوشیزه دانسته است.

۲۸. طبری، کامل بهائی، ۵۲۳-۵۲۵.

۲۹. منسوب به مقدس اردبیلی، ۱/ ۴۷۴-۴۷۵.

۳۰. فیض کاشانی، ۱۲۷/۴.

۳۱. بحرانی، ۴/ ۲۳۵؛ مجلسی، ۳۳/ ۱۰۶.

۳۲. کاشف الغطاء، ۱۸۸-۱۸۹.

۳۳. قمی، سفینه البحار، ۱/ ۱۷۴.

۳۴. طباطبائی از علمای تبریز است که در نظام جمهوری اسلامی به دلیل ترور توسط گروهک فرقان به اولین شهید محراب شناخته می‌شود؛ همو، ۱۸۹.

۳۵. خوئی، ۵/ ۲۴۴ و ۱۸/ ۲۷۵.

۳۶. عمادالدین حسین اصفهانی، زندگانی امام حسین، ۱۴۶-۱۴۷ و ۱۴۹.

سنت فرزندخواندگی در دوره جاهلیت میان مردم جزیره العرب و حتی سرزمین‌های متمدن آن روز مانند روم و ایران رواج داشت. بر اساس این سنت، برخی کودکانی را به‌عنوان فرزند انتخاب می‌کردند و او را پسر یا دختر خود می‌خواندند. با توجه به رایج بودن چنین سنتی به‌ویژه در فضای جاهلیت، نمی‌توان به‌مجرد شهرت انتساب فرزندی به شخصی، فرد منتسب را فرزند صُلبی، حقیقی و نسبی دانست. پس با توجه به وجود اخبار و روایاتی که در نسب امویان تردید وارد کرده‌است، صرف شهرت انتساب امیه به عبدشمس کافی نیست. رسم عرب این بود که چون غلامی را آزاد کنند، او را به نام شخص آزادکننده بخوانند، چنان‌که زید بن حارثه را زید بن محمد خواندند.^{۳۷}

۲. محرومیت بنی‌امیه از سهم ذوی‌القربی نشان قریشی نبودن آن‌ها: بنابر منابع معتبر روایی اهل سنت، پیامبر هنگام تقسیم سهم «ذوی‌القربی» هیچ سهمی برای فرزندان عبدشمس و فرزندان نَوفل در نظر نگرفت و آن را فقط به بنی‌هاشم و بنی‌مطلب اختصاص داد.^{۳۸} این شیوه تقسیم، اعتراض عثمان بن عفّان و جُبیر بن مُطعم را که به‌ترتیب از خاندان بنی‌امیه و بنی‌نَوفل بودند، برانگیخت. رسول خدا(ص) در پاسخ به آن‌ها، تنها بنی‌هاشم و بنی‌مطلب را مانند یکدیگر عنوان کرد.^{۳۹} بنابراین عدم بهره‌مندی بنی‌امیه از سهم «ذوی‌القربی» به این معنا بود که آن‌ها هیچ‌گونه قرابت صلبی با رسول خدا(ص) نداشتند.

۳. انکار عرب‌بودن «امیه» در برخی منابع تاریخی و اشعار عرب که این نکته در منابع و شواهد زیر قابل ردگیری است: الاستغاثة ابوالقاسم علی بن احمد کوفی که بر رومی‌بودن امیه تصریح کرده‌است؛^{۴۰} الاغانی ابوالفرج اصفهانی که در مورد نسب ساختگی

۳۷. مروجی طوسی، «نیمه پنهان بنی‌امیه»، ۲؛ مقدس اردبیلی (منسوب)، ۱/ ۴۷۵.

۳۸. بخاری، ۵/ ۷۹.

۳۹. «انما بنو هاشم و بنوالمطلب شیء واحد»؛ بخاری، ۴/ ۱۵۵؛ ابن حنبل، ۴/ ۸۱؛ سجستانی، ۲/ ۲۶.

۴۰. کوفی، ۱/ ۷۴.

امویان مطالبی دارد؛^{۴۱} اشعار علی بن عبدالوصیف درباره استلحاق امیه به قریش؛^{۴۲} استشهاد عمر بن خطاب در جنگ بدر از مثلی خطاب به عقیبة بن ابی معیط درباره رد قریشی بودن او؛^{۴۳} اشعار ابوطالب در اثبات غلام بودن امیه؛^{۴۴} اثبات برده بودن امیه به تصریح عبدالله بن جعفر در حضور معاویه؛^{۴۵} غلام شمرده شدن امیه توسط هشام بن محمد کلبی^{۴۶} و نامه ۲۸ نهج البلاغه با ایراد ضرب المثل «قد حن قدح» به معنای تیری که صدای متفاوتی دارد یا تیری که با تیر مسابقه فرق دارد، اشاره‌هایی به عدم تعلق امویان به نسب مشهور دارند.

۴. نامه شماره ۱۷ نهج البلاغه: امام علی (ع) در پاسخ به نامه معاویه می‌فرماید: «وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِيَّةٌ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ؛ اما گفته تو که ما فرزندان عبدمنافیم، درست است که تبار ما یکی است، اما امیه در پایه هاشم نیست و حرب را با عبدالمطلب در یک رتبت نتوان آورد، و ابوسفیان را با ابوطالب قیاس نتوان کرد. آن که در راه خدا هجرت نمود چونان کسی نیست که رسول خدایش آزاد فرمود، و خاندانی را که حسبی است شایسته، هم چون کسی نیست که خود را بدان خاندان بسته». این نامه به گونه‌ای افشاگری در باره نسب امویان دانسته شده، چه در شرح‌ها و ترجمه‌هایی از نهج البلاغه چون نمونه‌ای از ترجمه قرن پنجم و ششم هجری از نویسنده‌ای نامعلوم که «لا الصریح» را غیر صحیح النسب معنا کرده است.^{۴۷} ابن ابی الحدید معتزلی هم در ذیل عبارت

۴۱. این ارجاع در واقع ادعای مخالفان نسب مشهور است که در مسیر مقاله بررسی می‌شود.

۴۲. طهرانچی، ۴۴۰.

۴۳. همانجا.

۴۴. «قدیماً ابوهیم کان عبداً لجدنا - امیه شهلا جاش بها البحر»؛ ابن ابی الحدید، ۱۶۰/۱۵.

۴۵. همو، ۱۵۷/۱۵-۱۵۸.

۴۶. همو، ۱۶۰/۱۵.

۴۷. ترجمه نهج البلاغه، ۱۹۹/۲.

«و لا الصریح کاللیق» با طرح این سؤال که آیا در نسب معاویه شبهه‌ای هست؟^{۴۸} با اشاره به موضوع نسب، تردیدی را درباره صحت انتساب امویان به‌راه انداخته‌است. فتح‌الله کاشانی (د ۹۸۸هـ) تردید او را درباره واژه لسیق شرح داده^{۴۹} و مجلسی نیز همین را تکرار کرده‌است.^{۵۰} در دوره معاصر محمدجواد مغنیه صریح را واضح النسب و لسیق را کسی می‌داند که به کسی جز پدرش منتسب شده‌است.^{۵۱} مکارم شیرازی نیز «لا الصریح» را غیر صحیح النسب معنا کرده‌است.^{۵۲} قرشی نیز در مفردات نهج البلاغه لسیق را چسبیده به کسی یا بسته‌شده به خاندانی دانسته‌است.^{۵۳}

این بخش از نامه گویا واجد این معناست که اولاً اگر ادعای معاویه دایر بر انتساب به عبدمناف، پدر هاشم و جد اعلای حضرت محمد(ص) موجب فخر فروشی و مثبت فضیلتی برایش شده‌است، علی بن ابی طالب(ع) نیز چنین انتسابی را دارد؛ ثانیاً از کلمه «لکن» که برای استدراک و دفع توهم است و نیز به قرینه تقابل فضایل موهوم معاویه و فضایل واقعی علی(ع)، فهمیده می‌شود که انتساب معاویه به عبدمناف روشن و قطعی نیست؛ چراکه می‌فرماید «هرگز الصریح یعنی کسی که نسبش آشکار و صحیح است، مانند اللسیق نیست که خود را به غیر پدرش بسته‌است».^{۵۴}

۵. وجود تردیدها درباره صحت انتساب امویان در منابع اهل سنت: یکی از دلایل اصلی تردیدکنندگان در نسب بنی‌امیه، استناد به تردیدها در مصادر و کتب اهل سنت است که به اختصار بدانها اشاره می‌شود: ابوعطاء سندی در اشعارش (نیمه سده دوم)، علی بن

۴۸. ابن‌ابی‌الحدید، ۸۲/۱۵.

۴۹. ملافتح‌الله کاشانی، ۳۱۰/۲.

۵۰. مجلسی، ۴۵۸/۳۱.

۵۱. مغنیه، ۴۲۶/۳.

۵۲. مکارم شیرازی، ۵۷۴/۳.

۵۳. قرشی، ۹۳۸/۲.

۵۴. مروجی طیبی، «نیمه پنهان»، ۵.

ناصر سرخسی^{۵۵} (قرن ششم) در اعلام نهج البلاغه،^{۵۶} مقریزی (د. ۸۴۵هـ) در النزاع و التخاصم، عباس محمود عقاد (د. ۱۳۸۳هـ) نویسنده و مورخ سنی مصری در کتاب ابوالشهداء، محمد عبده مصری (د. ۱۳۲۳هـ) در شرح نهج البلاغه، صبحی صالح (د. ۱۴۰۷هـ) در تحقیق خود بر نهج البلاغه به نحوی نسب امویان را تضعیف نموده‌اند. برای نمونه گفته شده محمد عبده در تعریف واژه‌های «صریح و لصیق» در این نامه به گونه‌ای مخالفت خود را با نسب امویان ابراز داشته‌است. ظاهراً او «صریح» را کسی که صحیح النسب باشد و «لصیق» را کسی که بیگانه باشد و او را به خاندان و قبیله‌ای ملحق سازند، دانسته‌است. محمود عقاد داستانی را نقل می‌کند که دَعْفَل نَسَابَه^{۵۷} به صراحت قریشی بودن معاویه را در حضور او نفی نموده‌است. او ماجرای انتساب ذکوان به امیه را نقل کرده و با توجه به این ماجرا ریشه امویان را مخدوش دانسته‌است.^{۵۸}

۶. زناکار بودن امیه نیای امویان: برخی با برجسته‌سازی زناکاری امیه، جد امویان، نسب این خاندان را زیر سؤال برده‌اند.^{۵۹} اینان اشاره می‌کنند که نفیل بن عبدالعزی در نتیجه داوری میان عبدالمطلب و حرب پسر امیه و جد معاویه به حرب گفت: «پدر تو امیه مرد

۵۵. در منابع و پژوهش‌ها از احوال و زندگانی سرخسی اطلاعات زیادی در دست نیست، اما با توجه به قراین می‌توان او را در شمار اهل سنت آورد.

۵۶. سرخسی، ۲۳۴.

۵۷. در پاورقی و متن ادامه این مقاله ذکر می‌شود که دَعْفَل نَسَابَه درباره انتساب ذکوان به امیه سخن گفته و ارتباطی به نسب امیه جد امویان و شخص معاویه ندارد.

۵۸. عقاد، ۱۲۱.

۵۹. براساس گزارش‌ها، امیه مرد بدنامی بود که متعرض زنان می‌شد و به فحشا و زنا معروف بود. او بعد از محکومیت به ده سال جلای وطن و ترک مکه، به شام رفت. در آن جا با زن یهودی شوهرداری زنا کرد و آن زن در فراش شوهر یهودی‌اش پسری آورد، اما امیه او را به خود ملحق کرد و ذکوان نامید و به ابوعمر و مکتی ساخت و یکی از زنان خود را به او داد. این ذکوان پدر ابی معیط و جد عقبه پدر ولید بن عقبه (برادر مادری عثمان بن عفان) است (نک. ابن ابی الحدید، ۲۳۲/۱۵).

زناکار و پدر عبدالمطلب پاکدامن و عفیف بود».^{۶۰}

۷. تطبیق دادن «شجره ملعونه» در قرآن با امویان: امویان در آیات و روایات شجره ملعونه دانسته شده‌اند.^{۶۱} از آنجاکه درخت از ریشه‌اش جدا نیست، نمی‌توان درخت را بدون احتساب اصل و ریشه‌اش ملعون دانست. بنابراین ریشه بنی‌امیه با پیامبر مشترک نیست، چون قرآن و روایات در تمثیل خطا نمی‌کنند.

۸. سخنان ابن‌عباس در گفت‌وگو با معاویه: در برخی منابع نقل شده که عبدالله بن عباس در جواب معاویه که پرسیده بود: آیا ما از شاخه‌های یک درخت نیستیم، گفت: «هرگز ای معاویه، هاشم اصیل و بزرگوار بود و پست و بدنسب نبود». آن‌چه در این نقل مورد توجه است، عبارت «ان هاشما کان صمیما کریمما و لم یکن لثیما و لا زنیما» است. «صمیم» به معنای اصیل و خالص، «لثیم» به معنای ضد کریم و پست است. واژه مهم‌تر «زنیما» است که مساوی با الدعی یعنی فرزندخوانده است و شواهدی هم در قرآن دارد.^{۶۲}

۹. طرفداری ابوسفیان از رومی‌ها: طرفداری ابوسفیان از رومی‌ها را می‌توان نشانی از رومی‌بودن تبار او دانست. ابوسفیان که در جنگ یرموک شرکت داشت، چون رومی‌ها پیروز می‌شدند، بدانان تبریک می‌گفت و چون مسلمانان غالب می‌شدند آهسته می‌گفت: پادشاه اگر می‌خواهید، فقط پادشاهان روم.^{۶۳}

۱۰. مصداق «الروم» شمرده‌شدن امویان در تفاسیر: در برخی تفسیرهای روایی، بنی‌امیه مصداق «الروم» دانسته شده‌است، مانند روایت ابوبصیر به نقل از امام صادق(ع):^{۶۴} روایتی از ابن‌عقده کوفی^{۶۵} و روایتی از علی(ع).^{۶۶}

۶۰. أَبُوكَ مُعَاهِرٌ وَأَبُوهُ عَفٌّ - وَذَادَ الْفَيْلَ عَنْ بَلَدِ حَرَامٍ؛ مقریزی، ۵۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۲۰۷/۱۵.

۶۱. مقدس اردبیلی (منسوب)، ۴۷۵/۱.

۶۲. فراهیدی، ۳۷۵/۷؛ بن فارس، ۲۹/۳؛ فیومی، ۲۵۷/۱؛ طریحی، ۱۴۰/۱، ۸۱/۶؛ قلم، ۱۳؛ احزاب، ۴.

۶۳. مروجی طبسی، درس خارج مهدویت ۱۳۹۴/۵/۳۰؛ ابن‌عبدالبر، ۱۶/۴.

۶۴. استرآبادی، ۴۲۶-۴۲۷.

۶۵. ابن‌عقده کوفی، ۲۰۸.

۵. شماری از موافقان انتساب امویان به قریش

از جمله نویسندگان متقدم موافق انتساب امویان به قریش اینانند: زبیری (۲۳۶هـ)، بغدادی (۲۴۵هـ)، مبرّد (۲۴۷هـ)، ابن قتیبه (د. ۲۷۶هـ)، بلاذری (د. ۲۷۹هـ)، طبری (د. ۳۱۰هـ)، ابن دُرید (۳۲۱هـ)، مقدسی (د. ۳۵۵هـ)، ابن حزم (۴۵۷هـ)، نُویری (۷۳۳هـ)، ابن اثیر (د. ۶۳۰-۲هـ).

از نگاه موافقان قریشی بودن بنی امیه، تشکیک در صحت نسب بنی امیه روا نیست؛ چراکه نه تنها در هیچ یک از مراجع معتبر ذکری از طعن بر نسب ایشان نیامده است، بلکه بسیاری از کتب انساب، تاریخ و تراجم، قریشی بودنشان را تأیید کرده اند. اینان خاطر نشان می کنند که بسیاری از مورخان مانند زبیری و بلاذری از دشمنان بنی امیه اند و بیشتر این کتاب ها در زمان عباسیان نوشته شده است. بنابراین اگر نسب امویان خدشه ای می داشت، محال بود کسی به تفصیل به آن نپردازد. گذشته از این، حتی سایر قریشیان نیز بر خویشاوندی خود با بنی امیه تصریح کرده اند.

۶. برخی پاسخ های احتمالی به اشکالات مخالفان انتساب مشهور

۱. درباره دلیل رایج بودن فرزندخواندگی در دوره جاهلیت می توان گفت همان اندازه که احتمال دارد شخص مشکوک النسب، فرزندخوانده کسی باشد، محتمل است که فرزند حقیقی او نیز باشد. پس دلیل رواج فرزندخواندگی و تعمیم آن به امویان دلیل محکمی نیست، زیرا شواهد تاریخی فرزندخواندگی امویان، بسیار کم تر از شواهد صحیح بودن نسب آنهاست.

۲. برای در نظر نگرفتن سهم ذی القربی برای بنی امیه، چند علت یا دلیل می شود فرض کرد: ۱. خروج بنی امیه از پیمان فرزندان عبدمناف و پیروان آنها (حلف المطّیین^{۶۷})؛ ۲.

۶۶. بحرانی، ۲۳۵/۴.

۶۷. پیمانی بود که پیش از اسلام، بین بنی عبدمناف و چند طایفه از قریش، در نزاع بر سر مناصب کعبه، بر ضد بنی

دچار فقر نبودن بنی‌امیه برخلاف بنی‌هاشم و بنی‌مطلب؛^۳. یاری ندادن بنی‌امیه به پیامبر؛
۴. محاربه و دشمنی بنی‌امیه با پیامبر؛^۵. این محروم کردن از اختیارات پیامبر بود؛^۶. عدم
قرابت نسبی؛

البته در نقد علت اخیر می‌توان گفت همیشه چنان نبوده که به همه کسانی که قرابت
نسبی داشتند سهمی تعلق گیرد، چنان‌که به بنی‌نوفل که از لحاظ نسبی و پدری با بنی‌هاشم
یکی بودند نیز سهمی تعلق نگرفت. از سوی دیگر به زبیر بن عوام باین‌که از هاشمیان نبود،
در فتح خیبر سهم «ذی‌القربی» تعلق گرفت.

درباره علت دوم هم باید گفت اگر بحث فقر در میان می‌بود، عباس عموی پیامبر که
فردی متمول بود نباید سهمی می‌گرفت. به‌نظر می‌رسد دلایلی چون دشمنی دیرینه بنی‌امیه،
خارج شدن آن‌ها از پیمان خانوادگی، اسلام‌آوری ظاهری و برخی عوامل دیگر سبب تعلق
نگرفتن خمس به آن‌ها بوده باشد.

۳. اولا علی بن احمد کوفی از غلات شیعه^{۶۸} و از مخالفان دودمان اموی است،
بنابراین نمی‌توان سخن او را بر ضد امویان پذیرفت، چون از موضع خصم قلم دوانیده‌است.
ثانیا در ماجرای تفاخر معاویه به قریشی بودن که برخی ساختگی بودن نسب او را
برداشت کرده‌اند، چند نکته وجود دارد، یکی این‌که وقتی که معاویه فضیلت اجداد خود را
می‌شمارد، غرض اصلی او تأکید و تفاخر بر اصل و نسب نبود. عالم نسب‌شناسی نیز که به
وی اعتراض کرد، منظورش این نبود که قریشی بودن امویان ساختگی است، بلکه فضیلت-
هایی را که معاویه نقل می‌کرد ساختگی می‌دانست و امیه جد امویان را ذم می‌کرد. ظاهرا در
دلایل مخالفان نسب بنی‌امیه برداشتی نادرست از داستان دَعْفَل نسابه و ذکوان صورت
گرفته‌است. ابوالفرج در این ماجرا ذکوان را ملحق به امیه دانسته و این ماجرا خدشه‌ای به

عبد الدار بسته شد.

۶۸. این اتهام از زبان موافقان انتساب امیه به قریش است، نه نظر نویسندگان.

نسب امیه و همه امویان وارد نمی‌کند.^{۶۹}

ثالثاً درباره شعری که ادعا شده یاقوت حموی در معجم‌الادباء آورده، مهدوی دامغانی واژه «دخول» را نادرست دانسته و به جای آن «ذحول»^{۷۰} را صحیح می‌داند و از نظر وی تعلق «بالدخول» به «امیه»، برفرض صحت، از لحاظ تجزیه و ترکیب غیرممکن است. در شعر منسوب به کتاب یاقوت، برخلاف متن کتاب او، در بیت اول «امیه» با الف و لام معرفه آورده شده و نام شاعر «علی بن عبدالله بن وصیف الناشیء» نیز به اشتباه «علی بن عبدالوصیف» ذکر گردیده است.^{۷۱}

رابعا ابوالفرج اصفهانی، داستان عقبه بن ابی معیط را به نقل از کتاب المثلث هیشم بن عدی آورده است. در ذکر این داستان از قول ابوالفرج، تردیدها و ابهاماتی وجود دارد؛ از جمله این که ابوالفرج خود از نسل امویان بوده و در ابتدای کتاب، خود را قرشی خوانده است. شاید بتوان گفت که قرشی بودن را می‌توان به بعد از امیه نسبت داد، مانند همه فرزندان که در شهر دیگر متولد می‌شوند و بعد از چند قرن خود را متعلق به آن شهر و آن قوم می‌دانند، اما دلیلی برای این ادعا در مورد ابوالفرج موجود نیست. موضوع دیگر این که ابوالفرج در کتابش بارها ترکیب «امیه بن عبدشمس» را به کار برده که بعید است فقط به سبب شهرت الصاق یا رواج بدین صورت بوده باشد.^{۷۲}

خامسا اشعار ابوطالب که در شرح ابن ابی الحدید آمده شش بیت است، در حالی که شمار آن در سیره ابن هشام ۱۱ بیت است و عبارت «قدیما...» در آن موجود نیست و عبارت «اری اخوینا من ابینا و امنا» وجود دارد^{۷۳} که معنایی وارونه را بازتاب می‌کند. این که

۶۹. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۵/۱.

۷۰. جمع ذحل به معنای خونخواهی و کینه‌توزی.

۷۱. طهرانچی، ۴۴۲؛ یاقوت حموی، ۲۸۴/۱۳.

۷۲. اصفهانی، الاغانی، ۱۵/۱.

۷۳. ابن هشام، ۲۶۹/۱-۲۷۰.

ابن‌ابی‌الحدید این ابیات را از کدام منبع آورده و این‌که چرا با اشعار موجود در متن ابن‌هشام متفاوت است مشخص نیست، اما از لحاظ قدمت، منبع ابن‌هشام ترجیح دارد.

سادسا ماجرای عبدالله بن جعفر معلوم نیست از کدام کتاب واقدی، توسط ابن‌ابی‌الحدید نقل شده است. براساس این گزارش، ماجرا این بوده که عبدالمطلب با امیه مسابقه اسب‌سواری دادند و جایزه پیروزی، صد شتر، ده غلام و ده کنیز، بردگی یک سال و تراشیدن موی جلوی سر تعیین شد. اسب عبدالمطلب پیشی گرفت و امیه پذیرفت به‌جای تراشیدن موی جلوی سر، ده سال غلام و برده عبدالمطلب باشد.^{۷۴} بنابراین به گفته ابن‌ابی‌الحدید ماجرای بردگی امیه در شعر ابوطالب مربوط به این ماجراست.

سابعا این‌که ابن‌ابی‌الحدید، امیه را غلام دانسته مربوط به بعد از مسابقه‌ای است که طبق گزارش وی، امیه با عبدالمطلب انجام داده است. او از هشام کلبی این ماجرا را روایت کرده و با عبارت «لما كان غلاما» بیان کرده که منظورش بازه موقتی بوده که امیه غلام شده است.

ثامنا برداشت مخالفان قریشی بودن امویان از ضرب‌المثل «قد حن قدح» در نامه ۲۸ نهج البلاغه، درست نمی‌نماید. اگر مقصود ابن‌ابی‌الحدید از ذکر این مثل، رد قریشی بودن امویان بود، در ادامه از نسب معاویه دفاع نمی‌کرد. ضمن این‌که به تصریح عمده شارحان، مقصود از قدح، اسلام و ایمان بوده و مفهوم ضرب‌المثل مزبور، بیگانه‌بودن نسبت به اسلام سبقت‌گیرندگان و مهاجران است.^{۷۵}

۴. برداشتی که مخالفان قریشی بودن از واژه‌های «صریح» و «لصیق» کرده‌اند، درست نمی‌نماید و این‌که مقصود نسب باشد صراحت ندارد. در نسخه‌های قدیم‌تر مصادر نامه ۱۷ نهج البلاغه، این دو واژه وجود ندارند و به‌جای آن «ولا المحق کالمبطل» آمده است. اگر حضرت می‌خواست نسب معاویه و امویان را زیر سؤال ببرد، پس از آن‌که

۷۴. ابن‌ابی‌الحدید، ۱۵/۱۵۸-۱۵۹.

۷۵. طهرانچی، ۴۴۲.

اجداد خود و معاویه را نام برد، موضوع نسب را عنوان می‌کرد، نه این‌که در میان بحث‌های مربوط به اسلام و ایمان آن را مطرح کند.

درست است که ابن‌ابی‌الحدید در ابتدا به ماجرای نسب اشاره کرده، ولی بلافاصله مطلب را به سمت ماجرای اسلام‌آوری سوق می‌دهد.^{۷۶} بیضون هم «لصیق» را مربوط به الصاق معاویه به ابوسفیان دانسته است و گفته که پدر معاویه مشخص نیست.^{۷۷} بنابراین آن‌هایی که متن نامه را مربوط به نسب دانسته‌اند، در مورد تردید در نسب جد امویان اتفاق نظر ندارند. به گفته برخی نیز عبارت «فکذلک نحن» در کلام حضرت علی (ع) کافی است تا نشان دهد ایشان یکسانی نسب را پذیرفته‌اند.

۵. برخلاف ادعایی که درباره محمد عبده شد، او در نهایت صریح و لصیق را راجع به دین می‌داند. درست است که او در ابتدا از لحاظ لغوی تصریح کرده که صریح یعنی صحیح‌النسب و لصیق یعنی چسبانده‌شده به یک خاندان یا قبیله، اما در ادامه گفته که منظور از صریح کسی است که از روی اخلاص و اختیار ایمان آورده و لصیق کسی است که از خوف شمشیر یا برای دنیا اسلام آورده است.^{۷۸}

ابوعطاء سندی از شاعران سده دوم، دل‌بسته امویان بود و حتی یک‌بار در جنگی بر ضد سیه‌جامگان شرکت کرد. او در جنگی دیگر که بین امویان و ضحاک خارجی در گرفت، یکی از یاران ضحاک را به باد انتقاد گرفت.^{۷۹} در دوره تسلط عباسیان چون کار بر او دشوار شد و دیگر نمی‌توانست راه به‌جایی ببرد، شعری اغراق‌آمیز در مدح ابوالعباس و بنی‌هاشم سرود و در آن به‌اکراه امویان را هجو کرد.^{۸۰} ماجرای هم که عقاد از دَعْفَل نسابه نقل کرده،

۷۶. ابن‌ابی‌الحدید، ۱۱۹/۱۵.

۷۷. بیضون، ۵۵۱.

۷۸. عبده، ۱۷/۳.

۷۹. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۳۳۰/۱۷؛ طبری، تاریخ‌الرسول، ۳۲۰/۷-۳۲۱.

۸۰. ابن‌قتیبه (منسوب)، الامامه و السیاسة، ۶۵۴/۲؛ بلاذری، انساب، ۱۶۴/۳-۱۶۵.

- درباره الحاق ذکوان به بنی‌امیه است و ارتباطی به نسب خود امویان ندارد.
۶. اثبات زناکاری امیه نیز ارتباطی به غلام بودن و فرزندخواندگی او ندارد، نهایت نکته‌ای که با توجه به این گزارش می‌توان مطرح کرد این است که بعضی از امویان از راه نامشروع متولد شده‌اند و اموی بودن آن‌ها زیر سؤال نمی‌رود.
۷. مصداق شجره ملعونه به صورت مستقیم در قرآن اشاره نشده و فقط در بعضی تفاسیر شیعی به آن پرداخته شده است. روایات موجود درباره شجره ملعونه نیز اشکالات سندی دارند و برفرض صحت مصداق شجره ملعونه، دلالتی بر رومی بودن و غیرقریشی بودن امویان ندارد.
۸. الفاظ صمیم، لنیم و زنیم بر این‌که معاویه و امویان غیر قریشی‌اند، دلالت ندارد، بلکه می‌تواند به این معنا باشد که شخص معاویه شریف نیست یا زنازاده است.
۹. به‌صرف حمایت ابوسفیان از رومی‌ها، نمی‌توان او را متمایل به آنان دانست، چه رسد به این‌که از نژاد رومیان بوده باشد. گزارش ابن‌عبدالبر نیز اشاره‌ای به نسب ابوسفیان و دلالتی بر تمایل او بر رومی‌ها ندارد و فقط شدت دشمنی او را نسبت به مسلمانان و تمایل به شکست آنان را در آن زمان نشان می‌دهد.
۱۰. درباره مصداق «الروم»؛ سند روایت ابوبصیر به شدت ضعیف است. حسن بن محمد بن جمهور، امامی و ثقه است، اما پدرش، محمد بن جمهور، به شدت تضعیف شده و مذهب و احادیث او فاسد اعلام شده است. جعفر بن بشیر و شاء و محمد بن العباس نیز مجهول‌اند.^{۸۱} فارغ از ضعف سندی این روایت، زمان حادثه پیروزی و شکست روم و بنی‌امیه، با وقایع تاریخی مطابقت ندارد.
- سند روایت ابن‌عقده به دلیل مجهول و مهمل بودن سلسله روات آن ضعیف است. ابن‌عقده (احمد بن محمد بن سعید) زیدی جارودی، ولی ثقه است،^{۸۲} اما حسن بن

۸۱. نجاشی، ۳۳۷؛ طوسی، رجال، ۳۶۴؛ ابن‌داود حلی، ۵۰۲؛ حسن بن یوسف حلی، رجال، ۲۵۱.

۸۲. نک. پاکتچی، ۳۱۸ و صفحات بعد.

القاسم، علی بن ابراهیم بن المعلی و فضیل بن اسحاق مجهول‌اند.^{۸۳} دلالت این روایت نیز بر رومی بودن نژاد بنی‌امیه روشن نیست.

سند روایت بحرانی در تفسیر برهان به دلیل مهم‌بودن راویان و نیز به دلایل ذیل دارای ضعف است: افرادی مانند محمد بن عباس، احمد بن محمد بن سعید، حسن بن القاسم و بسیاری دیگر مجهول‌اند. شمار افراد سلسله راویان، با وجود یازده قرن بسیار اندک است و نمی‌تواند سلسله کاملی باشد. از لحاظ تاریخی نیز فاصله زیاد زمانی مانع پذیرش این روایت می‌شود.

۷. ارزیابی کلی آراء موافقان و مخالفان

در بخش‌های پیشین نظرات و دلایل مخالفان و موافقان آورده شد. مشخص شد که بیشتر مخالفان نسب مشهور بنی‌امیه با مذهب تشیع ارتباط دارند و تأییدکنندگان و موافقان قریشی بودن امویان، برخی از نویسندگان سنی سده‌های نخستین‌اند. البته این بحث‌ها به نویسندگان متأخر نیز کشانده شده که به صورت مشروح بدان پرداخته شد. با این همه در نظرات و دلایل موافقان و مخالفان نوعی یکسونگری و جزمیت نمودار شده و تصویری سیاه یا سفید ارائه گردیده است. بعضی از نظرات و دلایل دارای ضعف‌ها و نواقص آشکار است و برخی نیز نشان از جعل و تاریخ‌سازی دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که جای روی‌کرد میانه درباره نسب بنی‌امیه خالی است. از این رو برخی از آراء موافقان و مخالفان محل نقد و تأمل است که ذیلاً مطرح می‌شود:

۱. از آنجاکه ماجرای سفر یا تبعید امیه به شام می‌تواند یکی از عوامل به‌اشتباه واداشتن مورخان یا محرکی برای طرح مبحث رومی بودن امویان محسوب شود، بررسی گزارش‌های این ماجرا ضروری به نظر می‌رسد. بر اساس گزارش‌ها، از آنجاکه هاشم بن عبدمناف (جد دوم پیامبر) به سبب کارهای شایسته‌اش، منزلت اجتماعی فوق‌العاده‌ای یافته

۸۳. در کتب رجالی نام و نشانی از این افراد وجود ندارد.

بود، مورد حسادت امیه قرار گرفت. سرانجام این حسادت‌ها به نزاع کشیده شد که با داوری کاهنی از قبیله خزاعه (کاهن عسفان) به نفع هاشم پایان یافت و امیه به مدت ده سال، بر اساس شرط از پیش تعیین شده به شام تبعید شد.^{۸۴} گزارش مشابه ماجرای هاشم و امیه درباره حرب فرزند امیه نیز وجود دارد که وی پس از آن که به مقام و موقعیت عبدالمطلب بن هاشم حسادت ورزید به نزاع پرداخت و در نهایت همانند پدرش تبعید شد.^{۸۵} با وجود این مشخص می‌شود که ابن ابی‌الحدید، امیه و حرب را اشتباه گرفته، چون امیه را در مقابل عبدالمطلب قرار داده است.

ماجرای مسابقه عبدالمطلب با امیه که ابن ابی‌الحدید بیان کرده، بدون در نظر گرفتن گزارش‌های کهن و فاصله سنی امیه و عبدالمطلب است. گویی این گزارش در دوره اموی جعل شده تا حقیقتی را کتمان کند، اما این که حقیقت چه بوده که حاضر شده‌اند ثبت بردگی و ده سال تبعید را بپذیرند، مشخص نیست. با پذیرش این گزارش نیز نمی‌توان شعر ابوطالب را به غلام بودن امیه از ابتدای زندگی‌اش تفسیر کرد، اما این که چرا شعر موجود در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید با شعر موجود در سیره ابن هشام متفاوت است، جای تأمل دارد. آیا نمی‌توان قائل به دست‌کاری و حذف و اضافه ابیاتی از شعر توسط ابن هشام شد؟ آیا نمی‌توان پذیرفت که ابن ابی‌الحدید از منبعی دست‌اول بهره برده است؟ هرچند ابن ابی‌الحدید در ادامه به صراحت امیه را فرزند عبدالشمس عنوان می‌کند، اما شعری که به ابوطالب منسوب کرده معنایی دیگر دارد. روایتی که او از هشام کلبی آورده نیز مشخص نیست از کدام منبع بوده و این که آیا واقعا مقصود کلبی از غلام شدن امیه پس از باختن در مسابقه بوده یا نه نیز معلوم نیست. با این حال گزارش مسابقه به دلیل اشکالات تاریخی و سندی مشکوک است.

شاید بتوان گفت که حضور ده‌ساله امیه در شام سبب شده او را به رومی‌ها نسبت دهند

۸۴. ابن سعد، ۶۲/۱؛ طبری، تاریخ، ۲/۲۵۳؛ ابن جوزی، المنتظم، ۲/۲۱۲-۲۱۳.

۸۵. بلاذری، انساب الاشراف، ۱/۸۰؛ طبری، تاریخ، ۲/۲۵۳.

یا ظن رومی بودن او تقویت شود. با وجود این برخی محققان گزارش‌های مربوط به تبعید و سفر را به افسانه شبیه دانسته و آن را انکار کرده‌اند و عدم نقل از سوی مورخانی چون یعقوبی، ابن هشام و مسعودی را دلیل بر جعلی بودن آن دانسته‌اند.^{۸۶} البته نگاه اخیر به گزارش‌های تاریخی مفسده‌هایی در پی دارد که از جمله آن‌ها، کنار گذاشته شدن بیشتر گزارش‌های تاریخی موجود است، چون هر مورخ بر اساس ارزش‌گذاری مدنظر خود، مطلبی را نقل می‌کند و عدم نقل به معنای انکار یا جعلی دانستن نیست، بنابراین با ابهامات موجود، قطعیتی درباره صحت انتساب امویان به قریش برداشت نمی‌شود.

۲. این‌که ابوالقاسم کوفی با امویان دشمنی دارد و بر اثر همین دشمنی، گزارش دروغین ارائه داده، فرضی نادرست است. اگرچه برخی مانند نجاشی، ابن غضائری و خوئی،^{۸۷} وی را متهم به غلو کرده‌اند و جعفر بن محمد را به‌عنوان راوی گزارش او تضعیف نموده‌اند، اما طوسی بسیاری از آثار کوفی را می‌پسندد، چون عقیده دارد که بیشتر آن‌ها را در زمانی که مورد اتهام نبوده نوشته‌است.^{۸۸} در دیگر متون کهنی که به آثار و شخصیت صاحبان آثار پرداخته‌اند، مطلب چندانی که به‌طور قطعی درباره کوفی اظهارنظر کرده باشند، وجود ندارد. باین‌حال میرزا حسین نوری (د. ۱۳۲۰هـ) کتاب الاستغاثه را ارزیابی کرده و در ظاهر بسیاری از اخبار آن را درست دانسته‌است.^{۸۹} بنابراین برفرض پذیرش غالب‌گری او و اتهاماتی چنین، نمی‌توان همه گزارش‌های تاریخی او را به‌راحتی کنار گذاشت. هرچند در سخنان کوفی جز استناد به تأویل آیه قرآن دلیلی ارائه نشده و گزارشی مکتوب دیگری پیش از تألیف این کتاب در دست نیست، اما از آنجاکه گزارش‌های طبری به‌عنوان منبعی قرن چهارمی، در نزد اهل سنت اعتبار دارد، گزارش کوفی نیز به‌عنوان منبعی

۸۶. زرگری نژاد، ۹۵.

۸۷. برای نمونه رک. نجاشی، ۲۶۵-۲۶۶.

۸۸. طوسی، الفهرست، ۹۱/۱-۹۲.

۸۹. نوری، مستدرک، ۳/۳۱۱ و ۳۲۳.

متعلق به همین قرن باید مدنظر قرار گیرد. اگر گزارش کوفی کنار گذاشته شود، با توجه به اثر کراچکی، می‌توان به گزارش‌های ابن‌عقده و ابن‌جحام در همین قرن استناد کرد. کراچکی از شاگردان شیخ طوسی و سید مرتضی مورد وثوق بسیاری از علما مانند حر عاملی، شهید اول، علامه مجلسی و دیگران بوده‌است. کتاب کنز الفوائد او از زمان نگارش تا زمان حاضر، پیوسته، مورد توجه علما و فقهای شیعه قرار گرفته و برای آگاهی از بسیاری از مباحث مهم اسلامی، کتابی ارزشمند و قابل توجه است. مؤلف به بسیاری از منابع معتبر دسترسی داشته که این خود بر ارزش کتابش می‌افزاید.

۳. عمادالدین طبری از آنجاکه نویسنده‌ای قرن هفتمی است و همه مصادر او مشخص نیست، می‌توان به سندیت و حجیت گزارش او اشکال وارد کرد. باین‌حال واکنش شدید ابن‌ابی‌الحدید به ماجرای تردید نسب امویان، نشان از مطرح بودن این بحث در آن زمان دارد و دیگر این‌که بسیاری از علمای شیعه سندیت گزارش عمادالدین طبری را پذیرفته‌اند و این می‌تواند نشان از قوام گزارش و سند او نزد علما بوده باشد، هرچند آن اسناد و مصادر امروزه موجود نباشد. ضمن این‌که پیش از این اشاره شد مرجع اصلی گزارش طبری از کتاب البدیع نگاشته شده در سده چهارم یا پنجم است.

۴. به‌طور عمده در نوشته‌های نویسندگان معاصر مطلب جدیدی یافت نمی‌شود و با قلمی متفاوت همان مطالب گذشتگانی چون کوفی و طبری تکرار شده‌است، البته مطالب کتاب عمادالدین حسین اصفهانی (عمادزاده)، باوجود اصرار بر رومی دانستن امویان، بیشتر شبیه داستان‌سرایی و ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است. جزئیات و تحلیل‌هایی که او آورده مبتنی بر منابع نیست و در نظرات وی اشتباهات و تناقضات زیادی وجود دارد. عمادزاده، عبدمناف را خریدار و مالک امیه دانسته و روم را ایتالیا تفسیر کرده، درحالی‌که منظور از روم، سرزمین شامات بوده‌است. در کتاب او به نقل از برخی مورخان، امیه آزاد شده بنی‌ثقیف ذکر شده، درحالی‌که در منابع تاریخی چنین مطلبی وجود ندارد. عمادزاده با این‌که در ابتدا می‌نویسد عبدمناف، امیه را از عبدشمس خرید، درنهایت می‌گوید که به

جهت زیبایی مورد توجه عبدشمس قرار گرفت و پسر خوانده او شد. با این همه در هیچ منبعی شواهد خرید امیه توسط عبدمناف وجود ندارد.

عباس قمی نیز با این که در سفینة البحار به صراحت انتساب بنی امیه به قریش را رد می کند، در انوارالبهیه نسل امیه را فرزندان عبدشمس معرفی کرده است.^{۹۰} این که کدام اثر وی متأخرتر است، مشخص نیست، ولی این تضاد آشکار در آثار قمی تأمل برانگیز و نیازمند بررسی است.

۵. نکاتی هم درباره نامه ۱۷ و ۲۸ نهج البلاغه در خور ذکر است.

در نامه ۲۸ نهج البلاغه که بدان اشاره شد، ممکن است حضرت با مثل «قد حن قدح» خواسته باشند نسب معاویه را زیر سؤال ببرند، اما این کلام صراحت و قطعیتی را در بر ندارد. بنابراین برخی بر این نظرند که کاربرد مثل یادشده اعم از بحث نسب است، یعنی هرگاه کسی جایگاه و مقامی را که شایسته آن نیست، ادعا کند، از این مثل استفاده می شود.^{۹۱} با این حال کاربرد این مثل در معجم های لغت درباره کسی است که به قومی یا گروهی افتخار می کند که از آن ها نیست.^{۹۲} ضمن این که حضرت در قسمت پایانی این نامه فقط خود را خویشاوند پیامبر دانسته است.^{۹۳}

نامه مورد اشاره به صورت عمده در نامه شماره ۱۷ شرح ها و ترجمه های نهج البلاغه آمده است. از موارد اختلافی می توان به ترجمه ملافتح الله کاشانی (نامه ۱۸) و مغنیه (نامه ۱۶) اشاره کرد. اگر به منابع پیش از سید رضی مراجعه گردد، اختلافاتی میان متن های موجود از نامه مشاهده می شود.

متن نامه پیش از سید رضی در کتاب سلیم بن قیس هلالی (د. ۷۶-۹۵هـ)،

۹۰. قمی، انوارالبهیه، ۱۲.

۹۱. هاشمی، «نام و نسب سفیانی»، ۱۵۱.

۹۲. ابن اثیر، النهایه، ۴۵۲/۱؛ ابن منظور، ۱۳۰/۱۳؛ زبیدی، ۱۶۶/۱۸.

۹۳. فَتَنَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقُرَابَةِ

وقعة‌الصفین نصر بن مزاحم منقری (د. ۲۱۲هـ)، الامامه و السیاسه منسوب به ابن‌قتیبه دینوری (د. ۲۷۶هـ)، اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری (د. ۲۸۱-۲۹۰هـ)، الفتوح ابن‌اعثم کوفی (د. ۳۱۴هـ)، مروج‌الذهب مسعودی (د. ۳۴۶هـ) وجود داشته‌است.

پس از سید رضی این نامه در کنزالفوائد کراچکی (د. ۴۴۹هـ)، ربیع‌الابرار زمخشری (د. ۵۳۸هـ)، مناقب خوارزمی (۵۶۸هـ)، المحاسن و المساوی بیهقی (د. ۵۶۹هـ)، منهاج البراعة راوندی (د. ۵۷۳هـ)، مناقب ابن‌شهرآشوب (د. ۵۸۸هـ)، غرالحکم آمدی (د. ۵۸۸هـ)، معارج نهج‌البلاغه علی بن زید بیهقی خراسانی (قرن ششم)، شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید (د. ۶۵۶هـ)، شرح نهج‌البلاغه ابن‌میثم (د. ۶۷۹هـ) و بسیاری از آثار بعدی آمده‌است.

اختلاف جزئی در همه آثار نام‌برده وجود دارد؛ از جمله آن‌هاست: «نحن عبد مناف یا انا عبدمناف یا انا بنوعبدمناف یا انا بنوعبدمناف»، «فکذلک نحن یا فلعمری انا کذلک یا فلعمری انا بنو اب واحد»، «لیس امیه کهاشم یا لان امیه لیس کهاشم یا ولکن لیس امیه... یا ولکن لیست امیه...»، «لیس لبعضنا علی بعض فضل یا لیس لاحد منا علی احد فضل یا لیس لبعضنا فضل علی فضل».

هرچند اختلافات ذکرشده در انتقال معنا و مفهوم اصلی نامه تأثیر آن‌چنانی ندارد، اما اختلافاتی در متن کتاب‌ها وجود دارد که سبب تغییر در معنا و برداشت متفاوت می‌شود. برای نمونه در متن کتاب سید رضی و بسیاری از متون بعدی جمله «ولا الصریح کاللطیق» آمده، درحالی‌که چنین جمله‌ای در متن آثار پیش از سید رضی موجود نیست و فقط جمله «لا مهاجر کالطلیق یا لاطلیق کالمهاجر و لا محق کالمبطل یا لامبطل کالمحق» با اندکی تفاوت آمده‌است و اثری از عبارت موجود در متن سید رضی نیست، حتی در کنزالفوائد کراچکی، المحاسن بیهقی و مناقب خوارزمی نیز این جمله وجود ندارد.

جمله مزبور در آثار پس از سید رضی فقط در ربیع‌الابرار زمخشری، مناقب ابن‌شهرآشوب، معارج علی بن زید بیهقی، شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، شرح

نهج البلاغه ابن میثم و برخی آثار بعدی مشاهده می‌شود. در این میان متن کتاب افرادی مانند ابن ابی الحدید ضمن این که از لحاظ متنی با متن سید رضی تفاوت ندارند، اما معنای صریح و لصیق را مربوط به اسلام‌آوری می‌دانند که دیگر خدشه‌ای بر نسب امویان وارد نمی‌شود. در مقابل این نظر، از متن اثر ابن میثم به صراحت خدشه بر نسب امویان برداشت می‌شود.^{۹۴} بنابراین ضمن این که نمی‌توان همه نویسندگان را قائل به اشکال در نسب همه امویان دانست، نمی‌توان از دلایل آنان که جملات نامه را مربوط به نسب می‌دانند چشم‌پوشی کرد.

این که برخی به صرف عبارت «فکذلک نحن» در نامه مزبور پذیرفته‌اند که حضرت علی(ع)، خویشاوندی معاویه را با خود تأیید کرده‌است، دلیل مناسبی نیست، زیرا همان‌گونه که اشاره شد، این جمله در همه نسخه‌های موجود از نامه حضرت به همین شکل نیست. چه بسا که منظور حضرت گفتاری تسامحی و مماشات با معاویه و معادل تعبیر فارسی «بر فرض که بپذیریم»^{۹۵} بوده‌است تا در ادامه نامه مسائل مهم‌تری را بیان کند، نه این که خویشاوندی با امویان را پذیرفته یا تسلیم ادعای معاویه شده‌باشد.

این که ابن ابی الحدید به مصادر نهج البلاغه سید رضی ایرادی نگرفته و آن را محور کتابش قرار داده و به تفاوت متن آن با متون قبلی اشاره نکرده نیز نکته‌ای قابل تأمل است.

۸. نتیجه

گزارش‌های مکتوب از انتساب غیرحقیقی بنی‌امیه به قریش، دست دوم بوده و بیشتر در آثار بعضی از شیعیان و در جغرافیای شیعی مانند عراق مطرح شده‌است. متأخران نیز همان مطالب متقدمان را تکرار کرده‌اند. بنابراین به دلیل فاصله زیاد زمانی روایت و کتابت این

۹۴. ابن میثم بحرانی، ۴/ ۳۹۲-۳۹۳.

۹۵. در مناظرات معمولاً از عبارت «سلمنا» استفاده می‌شود، یعنی بر فرض که فلان ادعا صحیح است، اما گوینده در واقع ادعا را نمی‌پذیرد.

گزارش‌ها با تولد «امیه» جد امویان، در نگرش تاریخی حجیت ندارد، اما ابهاماتی هم وجود دارد که به راحتی نمی‌توان بدان پاسخ گفت. از آن جمله این‌که چرا این ادعا از قرن چهارم در متون شیعی به صراحت وارد شده و آیا این نقل‌ها پیش از این قرن وجود داشته و نابود گردیده است؟ این‌که چرا بسیاری از علمای شیعه بدون هیچ تردیدی به این نقل‌ها دامن زده‌اند؟ آیا منشأ این اخبار به علمای زیدی می‌رسد یا بنا بر ادعای برخی، روایاتی واصله از امامان شیعه است؟ چرا ابن ابی‌الحدید با همه تلاشی که کرده نتوانسته این ماجرا را به درستی توجیه کند؟ مجموع این پرسش‌ها و ابهامات می‌تواند انتساب بنی‌امیه را به قریش خدشه‌دار کند و احتمال غیر قریشی بودن آن‌ها را تقویت نماید. به‌طور کلی نگارندگان نظرات کسانی که نسب بنی‌امیه را خدشه‌دار دانسته‌اند، رد نمی‌کنند، اما شواهد و اسناد آن‌ها را کافی نمی‌دانند. با این حال با توجه به اخبار و دلایل فراوان از طرف مخالفان، یقین و قطعیتی برای پذیرش درستی انتساب امویان به قریش نمی‌ماند و نویسندگان این پژوهش ترجیح می‌دهند در ذکر نسب امویان، از عبارات «مشهور است» یا «منسوب است» استفاده کنند و بر تردید در این انتساب باقی بمانند.

کتابشناسی

قرآن کریم.

ابن‌اثیر، علی بن محمد، اللباب فی تهذیب الانساب، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۴م.

ابن‌اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۰۴هـ.

ابن‌اعثم کوفی، احمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۱۱هـ.

ابن حزم، علی بن احمد، جمهرة انساب العرب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۸م.

ابن حنبل، ابو عبدالله احمد، مسند احمد بن حنبل، تحقیق شعیب الارنوط، بی‌جا، موسسه الرسالة، ۱۴۲۱هـ/ ۲۰۰۱م.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک، تحقیق عبدالقادر مصطفی عطاء، بیروت،

دارالكتب العلمية، ١٤١٢هـ / ١٩٩٢م.

ابن داود حلي، حسن بن علي، الرجال، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٤٢ش.

ابن دريد الازدي، ابوبكر محمد بن حسن، الاشتقاق، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، بيروت، دارالجيل، ١٤١١هـ / ١٩٩١م.

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالباقر عطاء، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٠هـ / ١٩٩٠م.

ابن سلام، ابو عبيد قاسم، النسب، تحقيق مريم محمد خيرالدرع، بيروت، دارالفكر، ١٤١٠هـ / ١٩٨٩م.

ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علي، مناقب آل ابى طالب، بيروت، دارالاضواء، بى تا.

ابن عبدربه، احمد بن محمد، عقد الفريد، به كوشش مفيد محمد قميحه، بيروت، دارالاحياء التراث - العربي، ١٤٠٨هـ.

ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، محقق على محمد بجاوى، بيروت، دارالجيل، ١٤١٢هـ.

ابن عقده كوفي، احمد بن محمد، فضائل اميرالمومنين، قم، دليل ما، ١٤٢٤هـ.

ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤هـ.

ابن قتيبه دينورى، أبو محمد عبد الله بن مسلم، المعارف، تحقيق ثروت عكاشة، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢م.

همو، الامامة والسياسة، تحقيق طه محمد الزيني، بى جا، بى نا، بى تا.

ابن كلبى، هشام بن محمد، مثالب العرب و العجم، تحقيق محمدحسن مسلم الدجيلي، بيروت، دارالاندلس، ١٤٣٠هـ / ٢٠٠٩م.

ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤هـ.

ابن ميثم بحراني، كمال الدين ميثم بن علي، شرح نهج البلاغه ابن ميثم، بى جا، موسسه النصر، بى تا.

ابن هبه الله مدائني (ابن ابى الحديد)، عزالدين ابى حامد، شرح نهج البلاغه، بيروت، موسسه الاعلمي للمطبوعات، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م.

ابن هشام، عبدالملك، السيره النبويه، تحقيق مصطفى السقا، ابراهيم الاياري، عبدالحفيظ شلبي، بيروت، لبنان، داراحياء التراث العربي، بى تا.

ابن عمرو الازدي السجستاني، ابوداود سليمان بن اشعث، سنن ابى داود، تحقيق محمد محيى الدين

- عبدالحمید، بیروت، مكتبة العصرية، بی‌تا.
- استرآبادی، علی، تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹هـ.
- ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین، الاغانی، شرح عبد الله علی مهنا و سمیر جابر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۶م.
- همو، مقاتل الطالبیین، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹هـ.
- اصفهانى (عمادزاده)، عمادالدين حسين، زندگانی امام حسین (ع)، بی‌جا، نشر محمد و انتشارات امین، ۱۳۶۴ش.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان، تفسیر برهان، قم، موسسه البعثة، ۱۴۱۵هـ.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، دارالجمیل، بی‌تا.
- بغدادی، محمد بن حبیب، المحبر، تحقیق شتی‌تر، بیروت، دارالآفاق الجدیده، بی‌تا.
- همو، المنمق فی اخبار قریش، تحقیق ابوبکر محمود عبدالهادی، مصر، مكتبة الازهرية للتراث، ۱۴۳۷هـ / ۲۰۱۶م.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار، ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ج اول، بی‌تا.
- همو، فتح البلدان، تحقیق عبدالقادر محمدعلی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۳۵هـ / ۲۰۱۴م.
- بیضون، لیبیب، تصنیف نهج البلاغه، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
- بیهقی، ابراهیم بن محمد، المحاسن و المساوی، بیروت، منشورات محمدعلی بیضوی، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹م.
- بیهقی فرید خراسان، علی بن زید، معارج نهج البلاغه، تصحیح محمدتقی دانش پڑوه، قم، کتابخانه عمومی مرعشی، ۱۳۶۷هـ.
- پاکتچی، احمد، «ابن عقده»، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۸ش.
- ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، محقق احمد محمد شاکر، قاهره، دارالحديث، ۱۴۱۹هـ.
- دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، مصر، ۱۹۶۰م.
- حلی، حسن بن یوسف، خلاصة القوال فی معرفة أحوال الرجال (رجال علامه حلی)، نجف اشرف، دارالذخائر، ۱۴۱۱هـ.

- حموي بغدادى، ياقوت بن عبدالله، معجم الادبا، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨هـ/١٩٨٨م.
- خوارزمي، مناقب خوارزمي، تحقيق مالك المحمودى، قم، موسسه سيدالشهدا، ١٤١٢هـ.
- ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد، سيراعلام النبلاء، تحقيق مجموعه من المحققين باشراف شعيب الارناؤوط، بيروت، موسسه الرسالة، ١٤٠٥هـ/١٩٨٥م.
- رضي، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تحقيق صبحي صالح، قم، موسسه دارالهجرة، ١٤١٤هـ.
- زبيدي، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤هـ.
- زبيرى، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، تحقيق ليفى بروفنسال، قاهره، دارالمعارف، بى تا.
- زرگرى نژاد، غلامحسين، تاريخ صدر اسلام، تهران، سمت، ١٣٧٨ش.
- زمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربيع الابار و نصوص الاخبار، بيروت، موسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٢هـ/١٩٩٢م.
- سبط بن جوزى، يوسف بن قزاوغلى، تذكره الخواص، تحقيق عامرالنجار، قاهره، مكتبه الثقافة الدينية، ١٤٢٩هـ/٢٠٠٨م.
- سرخسى، اعلام نهج البلاغه، تحقيق عزيزالله عطاردى، تهران، نشر عطارد، ١٤١٥هـ.
- صيمرى بحراني، مفلح بن حسن، الزام النواصب بولايه على بن ابى طالب، تحقيق سيدمحمدالغريفى، مشهد، دارالتراث البحراني، ١٤٢٤هـ/٢٠٠٣م.
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الامم و الملوك، بيروت، دارالقاموس الحديث (مكتبة البيان)، بى تا.
- طبرى، عمادالدين حسن، كامل بهائى، تهران، مرتضوى، ١٣٨٢ش.
- طريحي، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين، تحقيق احمد حسينى اشكورى، تهران، مكتبه المرتضوية، ١٣٧٥هـ.
- طوسى، محمد بن حسن، رجال الطوسى، قم، موسسه النشر الاسلامى، ج ٣، ١٣٧٣ش.
- همو، الفهرست، به كوشش سيدمحمدصادق آل بحر العلوم، نجف، المكتبة المرتضوية، ١٣٥٦هـ/١٩٣٧م.
- طهرانجى، ابوالقاسم، احمد مهدوى دامغانى، «احتجاجات و سؤالات و توضيحات»، يغما، ش ٢٠٨، آبان ١٣٤٤ش.
- عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، تحقيق و شرح عبده، قاهره، مطبعة الاستقامة، ١٤١٢هـ.
- عقاد، عباس محمود، ابوالشهداء الحسين بن على (ع)، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤٢١هـ.
- فراهيدى، خليل بن احمد، العين، تحقيق مهدى مخزومى و مهدى سامرانى، قم، موسسه دارالهجرة، ١٤٠٩هـ.

فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی (د. ۱۳۶۴ش)، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، سپهر، ۱۳۶۵ش.
فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۷۳ش.

فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، دارالهجرة، ۱۴۱۴هـ.
قرشی، سیدعلی اکبر، مفردات نهج البلاغه، تهران، نشر قبله، ۱۳۷۷هـ.
قمی، عباس، انوار البهیة، ترجمه محمد محمدی اشتهاردی، قم، ناصر، چ ۴، ۱۳۸۶ش.
همو، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، قم، اسوه، ۱۴۱۴هـ.
کاشانی، ملافتح الله، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، مصحح سید محمدجواد ذهنی تهرانی، تهران، پیام حق، ۱۳۷۸ش.

کاشف الغطاء، محمدحسین، جنه المأوی، تحقیق سید محمدعلی القاضی الطباطبایی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۷ش.

کراچکی، ابوالفتح محمد بن علی، کنز القوائد، بی جا، بی نا، بی تا.
کوفی، ابوالقاسم علی بن احمد، الاستغاثة، طهران، مکتب نینوی الحدیثه، بی تا.
مبرد، محمد بن زید، نسب عدنان و قحطان، بغداد، الوراق للنشر، ۲۰۰۷م.
مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیا التراث العربی، چ ۲، ۱۴۰۳هـ.
مروجی طبسی، نجم الدین، سفیانی، قم، انتشارات مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۴ش.
همو، درس خارج مهدویت، مورخه ۱۳۹۴/۵/۳۰.

مروجی طبسی، محمدعلی، «نیمه پنهان بنی‌امیه»، فرهنگ کوثر، ش ۹۷، پاییز ۱۳۸۸ش.
مسعودی، ابی الحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، شرح محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۷۱م.

مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، محقق احمد عمر هاشم و موسی شاهین لاشین، بیروت، عزالدین، ۱۴۰۷هـ.

مقدس اردبیلی، احمد بن علی، حدیقه الشیعه (منسوب به اردبیلی)، تصحیح صادق حسن‌زاده و علی-اکبر زمانی‌نژاد، قم، انصاریان، ۱۳۷۷ش.

مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، مصحح پورسعید، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیة، بی تا.
مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، النزاع و التخاصم بین بین‌امیه و بین‌هاشم، تحقیق حسین مونس، مصر، دارالمعارف، ۱۹۸۸م.

- مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۹م.
- مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه، تهران، امام علی بن ابی طالب، چ ۱۳، ۱۳۸۱ش.
- منقری، نصرین مزاحم، وقعة الصفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمدهارون، قاهره، الموسوعة السعودية بمصر، بی تا.
- مجهول، ترجمه نهج البلاغه قرن پنجم و ششم، مصحح عزیزالله جوینی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۷۷ش.
- نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸هـ.
- نویری، احمد بن وهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، تحقیق محمدجابر عبدالعال، قاهره، دارالکتب، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م.
- نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، موسسه النشر الاسلامی، چ ۶، ۱۳۶۵ش.
- هاشمی خوئی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تهران، مکتبه الاسلامیه، چ ۴، ۱۴۰۰هـ.
- هاشمی، سید علی، «نام و نسب سفیانی»، ادیان، مذاهب و عرفان، مشرق موعود، سال دهم، ش ۳، تابستان ۱۳۹۵ش.
- هلالی کوفی، ابوصادق سلیم بن قیس، کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، قم، دلیل ما، ۱۴۲۲هـ.
- بررسی نسبت فامیلی امام حسین (ع) و یزید (ع) (۵ مهر ۱۳۹۶ش)، پایگاه تخصصی شبهه، برگرفته در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۹۷ش - ۲۰:۱۷ از لینک <http://shobhe.net/Archives/> ۳۸۴